

مقدمه

پیش از اینکه نقش‌های تربیتی و اخلاقی خانواده امروز را مورد بحث قرار دهیم، شایسته است که اشارتی به سوابق توجه به ارج و مقام خانواده در تشکل فکری و روحی و پرورش شخصیت اطفال کنیم.

اهمیت خانواده در تسربیت دوران کودکی را هم از روزگار یونان، بروشنی دریافته بودند افلاطون عقیده داشت که «الگوهای نخستین بوسیله والدین ایجاد می‌شوند» هم او بود که توصیه می‌کرد، پدر و مادر از گفتن افسانه‌های ناسودمند بفرزندان خود، پرهیز کنند (۱)

کومینوس بر آن بود که این مادران هستند که قادرند اطفال خود را به بهترین وجه تعلیم دهند.

بعدها مصلحان تربیتی بزرگی، چون مونتسوری و فروبل، به تعلیم و تربیت کودکان کم سال توجه کردند، و در این باره آثاری گرانقدر برجای نهادند.

پستالوزی، تربیت را عملی متداوم می‌دانست که بوسیله آن اخلاقیات، برانگیزمی‌های حیوانی غالب می‌شود و توصیه می‌کرد که مدرسه باید از خانه و خانواده سرمشق

نقش خانواده
از دیدگاه
پژوهشی و اخلاقی

و پیشرفت بشر است . غرض از مواظبت پدری و مادری آن است که استعدادها و موهبت های طبیعی را در کودکان تشحیذ کنند و نیرو بخشد و بسط و گسترش دهند و مسلما اگر

گیرد و معلم چون پدر یا مادری مهربان رفتار کند ، خلاقیت دانش آموز را رشد دهد و اهمیت رفتار اخلاقی را برای او تاکید نماید و خود نیز در همه فعالیت ها نمونه ای خوب



این کار را از روی آگاهی انجام دهند بهتر و خوشتر است ، پدر نیز باید طفل خود را راهنمایی خردمند باشد ، پرسش های او را پاسخ گوید و با ملایمت باوی رفتار نماید .

باشد .
فروبل هم عقیده داشت که اگر خانواده بر محبت مبتنی باشد و یگانگی بر آن فرمانروائی کند ، بهترین مکان برای پرورش

نخستین سالهای کودکی، مهمترین سالهای عمر هستند و از همین دوره است که باید خلاقیت را در وجود کودکان، تشویق و تحریک کرد. این نظریه مورد تأیید مونتسوری نیز قرار گرفت.

در میان دانشمندان متاخر، فروید و پیروان او از سوئی، و پیاژه و اصحاب مکتب روانشناسی تکونی از سوی دیگر، اهمیت دوران کودکی و تاثیر روابط خانوادگی و تربیت اولیه را بر روی افراد بخوبی روشن نموده اند. در میان متاخران، کیدینگر معتقد است که تربیت باید از همان لحظه‌ای که افراد چشم بدین جهان می‌گشایند، آغاز شود. کولی امریکائی تأیید می‌کند که رفتار انسان در تماس با گروه نخستین که خانواده - همبازیان و همسایگان نزدیک را شامل می‌شود، شکل می‌گیرد و سازگاری یا ناسازگاری فرد با جامعه بزرگتر، بستگی تام به چگونگی روابط و نحوه تطابق او با همان گروه نخستین دارد (۲)

۱- این مطلب، امروز بدرستی روشن شده است که شخصیت و اخلاق کودکان بطور عمده در سه محیط تکوین و تشکل می‌پذیرد و نضج و قوام می‌گیرد: شخصیت خانواده -

دو دیگر آموزشگاه و در مرتبه سوم جامعه، از همه مطالعات که تاکنون صورت گرفته، بروشنی برمی‌آید که خانواده، عمیق‌ترین - اساسی‌ترین و پایدارترین اثر تربیتی را بر روی کودکان باقی می‌گذارد.

همچنان که علمای معرفت‌النفس باز نموده‌اند در سالهای اولیه کودکی یعنی در آغوش خانواده است که پرورش مهارت‌های حرکتی و حسی و رشد فعالیت‌های ذهنی و عاطفی، با بهره‌گیری از تشویق و ترغیب پدر و مادر در محیطی پرمحبت و صمیمی، بنیان - گذاری می‌شود و اگر این آغاز، شروعی مثبت و سالم باشد، بی‌تردید آثار آن در همه عمر فرد و در محیط‌های بعدی بر همین گونه باقی می‌ماند و هرگاه بعکس، این پایه متزلزل و نا استوار نهاده شود، بقول شاعر، «تابه‌ثریامیرود دیوار کج» و بعدها هر قدر جامعه و آموزشگاه کوشش کنند نخواهند توانست بر این زمینه نامساعد، ساخت مستحکمی را بنا کنند.

۲- پس خانواده از بنیادی‌ترین نهاد های اجتماعی است. اگر هم‌زمان بار روانکاوان قائل بر آن باشیم که اساس شخصیت آدمی در سالهای نخستین زندگی او شکل می‌گیرد. همراه با آن باید اذعان کنیم که خانواده و

بعدی صورت کامل در اندرون طفل متمکن می نمایند و در این جاست که وجدان اخلاقی شکل قطعی حاصل می کند و خود هم چون چراغی فروزان ، در همه عمر راهنمای اعمال و افعال فرد می شود .

توضیح آنکه تحقیقات پروفسور پیازه بر آن دلالت دارد که طفل راه تشخیص خیر و شر و تبعیت از الگوهای اخلاقی رفتار را بطور طبیعی در مراحل اولیه رشد خویش در خانواده یعنی در مرتبه اول از پدر و مادر و در مرتبه ثانی ، از خواهر و برادر بزرگتر و بزرگسالان دیگر یاد می گیرد و اقتباس می کند ، اصول روانی و تربیتی این یادگیری و اقتباس آن است که هر چه وحدت و استمرار در الگوهای تربیتی بیشتر و کاملتر باشد ، کودک زودتر و آسان تر و بصورتی محکم تر و پایدارتر آن الگوها را پذیرا می شود و خود را با آنها هماهنگ و سازگار می کند و در این جاست که مساله پرهیز از تناقضات تربیتی اهمیت پیدا می کند .

در مرحله نخستین ، پذیرش این الگوها که نتیجه دیده ها و شنیده ها در محیط خانوادگی است براساس تقلید و تبعیت از مراجع قدرت صورت می پذیرد و هنوز حالت

روابط خانوادگی و مناسبات میان کودک و اولیاء او ، پایه گذار تشکل فکری ، عاطفی و روحی افراد جامعه است . هرگاه سخن با جامعه شناسان و فرهنگ شناسان هم چون آبرام کاردینر را پذیرا شویم که خانواده بعنوان نهاد شالوده ای یا نخستین شخصیت اساسی را می سازد و آن شخصیت نیز در کلیه نهاد های ثانوی جامعه چون امور حقوقی و سیاسی و غیر آن منعکس و متجلی می شود ، باردیگر باید بر اهمیت خانواده در تعیین حال و مال یک جامعه ، بااطمینان صحنه نهم ، بررسی - های پیازه و دیگر علمای روانشناسی تکونی این حقیقت را ، بدنیاال مطالعات روانکاو ، روشن کرده است که کودک در آغاز حیات به خیر و شر ، بی تفاوت است و وجدان اخلاقی متدرجا از طریق انتقال ، اوامر و نواهی پدر و مادر در وجودش استقرار می یابد ، روابط عاطفی احترام که میان او و اولیاء اوست زمینه را برای این انتقال آماده می سازد . پدر و مادر که مظهر احکام و ارزشهای جامعه هستند متدرجا در مراحل مختلف رشد و نمای کودک و در هر مرحله ای باقتضای خاص آن ، این احکام و ارزشها را که نخست بطور ناقص و بالزام برونی تبعیت می شود ، در مراحل

ذهنی و درونی پیدا نکرده است و بدون درک عمیق، بظاهر تکرار می‌شود ولی در فاصله سنین ۴ تا ۷ سالگی با حصول بصیرت نسبت به آنکه پدر و مادر آن الگوهای رفتار را بعنوان امور اخلاقی خوب یا بد مورد قبول خویش دارند و از کاربرد آن‌ها خوشحال یا محزون می‌شوند، طفل برای ترضیه خاطر والدین خود، بهمان الگوهای رفتار تطابق می‌جوید و عمل می‌کند. بهمین جهت تا زمانی که پدر و مادر حضور دارند، آن رفتارها را پیروی می‌کند و در حقیقت مرحله‌ای اتکالی در رفتار اخلاقی پیش می‌آید بطوری که در غیاب پدر و مادر ممکن است طفل، رفتاری دیگر و مغایر الگوی والدین خود پیش گیرد. ولی از حدود ۷ سالگی تا اوائل بلوغ در یک محیط تربیتی عادی و طبیعی، بچه آن‌اوامر و نواهی را هضم و جذب می‌کند و درونی می‌سازد و تاروپود وجدان اخلاقی او با آن‌اوامر و نواهی بافته می‌شود و از آن‌پس برای رضای وجدان خود از بد پرهیز می‌کند و به خیر روی می‌آورد. حال برای آنکه وجدان اخلاقی ثبات و استحکام یابد، باید آموزشگاه و جامعه هم موید آن باشند در مواردی که پدر و مادر بآن استشعار دارند که در محیط

خارج از خانواده عوامل نامساعد تربیتی وجود دارد، کارشان مشکل می‌شود ولی با چنین هشیاری است که می‌توانند چاره‌هایی برای ایجاد مصونیت در مقابل عوامل ناموافق تربیتی بجهت فرزندان خود جستجو نمایند و یک راه این است که تناقضات موجود، بنحو مقتضی در خود خانواده مطرح شود و پدر و مادر با تجزیه و تحلیل آنچه خیر نیست، توان مقاومت در برابر آثار سوء محیط‌های خارجی را در فرزندان خود بوجود آورند.

۳- آدمی در آغاز، موجودی خودگامه است. خانواده او را به انسانی اجتماعی که توانائی همفکری و همکاری و همگامی با مردمان دیگر دارد، مبدل می‌کند. هنر تطابق با زندگی در خانواده آموخته می‌شود. حتی ما زبانی را که بدان سخن می‌گوئیم، و به تبع آن تشکل مفاهیم دقیق ذهنی را که بیاری زبان بیان می‌شود، در درجه اول مرهون زندگی در خانواده هستیم. فرهنگ یعنی ما- به‌الامتیاز انسان و حیوان، که مجموعه‌ای از اعتقادات، اندیشه‌ها، احساس‌ها، آداب و رسوم، حتی مظاهر مادی آن چون ابزارها، علائم و دلالات گونه‌گون و انواع دیگر

و یا تحت الگوی حسی تمدن فنی و مادی معاصر، ازدواج‌های آزمایشی یا ازدواج‌های دسته جمعی را توصیه کرده و حتی بموقع آزمایش نهاداند زیرا عدم موفقیت این تجربه‌ها خصوصا از لحاظ تشکل شخصیت فرزند که نیاز به محیط ثبات عاطفی و امکان تشبه مستمر طفل به پدر و مادر خویش دارد، بوضوح معلوم شده است و حتی برتراندراسل هم در حد خود، باین نکته توجه کرده‌است که «انسان بمانند بسیاری از حیوانات، نیاز به حمایت از طرف والدین خود دارد و محروم شدن از هر یک، ضربه‌ها بر روح کودک وارد می‌کند...» (۴)

۵- عمق تاثیر خانواده در وجود و زندگی و سرنوشت آدمیان چنان است که جامعه‌شناسان محقق، این اثر را حتی در زندگی زناشویی فرزندان آن خانواده نیز باز یافته‌اند و نوشته‌اند: «معمولا خانواده سعادت‌مند مرکب از زن و مردی است که دوره کودکی خود را در محیط خانوادگی سالمی گذرانیده باشند» (۵) ذکر بررسی‌ها و پژوهش‌های بسیار متعدد که در آن اثر گسیختگی خانواده و محرومیت از روابط مطلوب با اولیاء بعنوان یکی از عوامل اساسی و عمده بزهکاری

محصولات صوری فرهنگی و تمدنی است، هم از طریق خانواده کسب می‌شود.

۴- بنا برآن چه گفته آمد، باید به صراحت یادآور شد که فکر آن کسان که خانواده را به شکل متعارفش بنیادی محکوم، محکوم بمناسبت انقضای زمانش پنداشته‌اند، باطل است. خانواده یک نهاد خاص طبقه‌ای یا نظامی اجتماعی نیست که با ضحلال و انحلال آنها خلل پذیرد، یا معدوم شود. البته شکل و ابعاد خانواده، از خانواده گسترده قدیم تا خانواده هسته‌ای زن و شوهری جدید، تحول بسیار یافته و حتی در نقشها، وظایف و روابط درونی خانواده و مناسباتش با جهان خارج، تغییراتی وسیع روی داده، اما خانواده در رسالت‌های اساسی خویش که استقرار و استمرار علقه زن و شوهری - تولید و تربیت فرزندان و انتقال میراث‌های فرهنگی بدانان باشد، بی‌شبهه به ابدیت پیوسته است. و نیز باید در این جا با شارت بنقد کسانی از جوانان و نیمسالان افراط‌گرای همعصر خویش پردازیم که به پیروی از پاره‌ای اندیشه‌های ناپخته که بعضا از افکار متفکرانی چون برتراندراسل (۳) یا تجربه بعضی جامعه‌ها چون ممالک اسکاندیناوی الهام گرفته است،

جوانان و جرم بزرگسالان به ثبوت رسیده در این گفتار کوتاه زائد بنظر می رسد. در زبان فارسی، در سالهای اخیر، کتب متعدد درباره جرم شناسی تالیف یا ترجمه شده است و همه صفحات کثیری را به تشریح تاثیر بدآموزی

در این جا مقدور نیست اما از بیان این مقدار دریغ نیست که تمام مطالعات موجود روشنگر آن است که اکثر اطفال مبتلی به بیماریهای روانی یا عصبی به خانواده های از هم گسیخته تعلق داشته اند و یا در خانواده آنان در روابط عاطفی و تربیتی والدین و فرزندان تعادل مطلوب وجود نداشته است.

در مورد بزهکاران جوان هم این حکم همیشه صادق است که خانواده آنان غالباً پریشان بوده و یا از نظر تربیتی و اخلاقی، نارسا و منحط تشخیص شده است. حتی عقب ماندگی تحصیلی نیز بر طبق مطالعات انجام شده، ارتباط نزدیک با آشنگی محیط خانوادگی داشته و دارد. پس حاصل این جمله آن است که هر چه در تحکیم و تقویت خانواده اهتمام شود، عملاً به نظم و تعادل جامعه یاری می کند. (۶)

۶- آن چه گفته شد، از مقوله کلیات بود که در عرصه علم در هر جامعه ای میتوان عنوان کرد اما در جامعه ایران بطور خاص، بعلت بافت قبیله ای جامعه ایرانی در بنیادش و غلبه نظام فئودالی و اهمیت روستا نشینی و زمین داری که هر دو بر خانواده، تکیه ای خاص داشته و دارند در خلال تاریخ ایران،



خانواده یا اثر نابسامانی آن (نابسامانی ناشی از انحلال خانواده یا تزلزل آن بعلت مختلف) در رفتار، و درست تر بگوئیم در کج رفتاری فرزندان خانواده اختصاص داده اند که یادآوری آنهمه پژوهشها و نتایج هر یک

خانواده از اهمیتی استثنائی برخوردار بوده و علاوه بر نقش تربیتی و فرهنگی، نقش‌های عمده اقتصادی و سیاسی در حیات ملی ایفا می‌کرده و می‌کند هنوز در مجموع، خانواده ایرانی ابعاد بالنسبه وسیعی (۷) دارد و وظائف متنوعتر و متعددتری را از خانواده متعارف غربی عهده‌دار است و نارسائی نسبی بسیاری از تاسیسات اجتماعی که برای تعهد اختیاری برخی از وظائف خانواده بوجود آمده و می‌آید (چون مهد کودک - کودکستان - رستوران - رخت‌شوی‌خانه عمومی - تفریحگاه تجاری - پارک و غیر آن) سنگینی بارخانه و خانواده را کم‌کم حفظ کرده و مداومت بخشیده است. حتی در کشور ما عده قابل ملاحظه‌ای کارگاه خانگی و خانوادگی بنظر می‌رسد که خانواده را بعنوان محور فعالیت‌های اقتصادی در جامعه، مطرح می‌نماید و من‌شخصاً، بقیاس مطالعه‌ای که در فرانسه چند سال پیش از این در مقایسه تولیدات خانواده (بطور عمده بدست کدبانویان)، با تولیدات ملی آن کشور انجام گرفته، عقیده دارم که با استثناء کردن نفت، مسلماً جمع تولیدات درون خانه و خانواده با تولیدات باقی مانده جامعه پهلو خواهد زد و اگر همه کارهای

تولیدی، چون پخت نان در روستاها، ساخت مربا و ترشی و غیر آن که هنوز غالباً در داخل خانه و خانواده صورت می‌پذیرد، بحساب آید، آن وقت نقش اقتصادی خانواده، بطور کلی و نقش زن بطور خاص، آشکارتر جلوه خواهد کرد.

با تذکر به قلت شیرخوارگاهها و مهد - های کودک چنان که اشارت رفت، و با توجه باین نکته که تعلیمات ابتدائی هنوز اقل حدود پانزده در صد کودکان را در برنگرفته، و نیز با در نظر گرفتن این امر که مشارکت اطفال در فعالیت‌های خانگی و بمقدار کم‌تر در فعالیت‌های کارگاهی هنوز قابل ملاحظه است و جدا شدن فرزندان در سنین بلوغ و حتی رشد، چنانکه در مغرب زمین رائج است، در کشور ما بسیار بندرت مشاهده می‌شود، باید تصدیق کرد که اطفال در مملکت ما بیش از اروپا و آمریکا در حیطه نفوذ خانواده و تحت سیطره آن، باقی می‌مانند و از این رو اگر تزلزلی در مبانی خانواده که به نسبت قابل ملاحظه‌ای از ۵ و ۶ و ۷ عضو بیشتر دارد، روی دهد، اثر پرورشی و اخلاقی آن، در نسل نوخیز، شدید است.



دکتر محمد غفرانی

می‌تواند بهترین الگو برای تربیت صحیح کودک و نوجوان در کانون خانواده باشد چه انجام فرائض مذهبی و دستورات اخلاقی آسمانی از طرف پدر و مادر و بزرگترها خود آئینه تمام‌نمای تربیت نسبت به کودکان و نوجوانان باشد زیرا جگر گوشگان ما در نقش پذیری بمقتضای سن آمادگی کامل دارند و بر

تحقیقات روانشناسان و مربیان و کارشناسان تعلیم و تربیت همه به این حقیقت پی برده‌اند که خانه در تکوین شخصیت انسان و رفتار و کردارش از اهمیتی فوق‌العاده برخوردار است، دامان مادر و توجه و عنایت پدر به کودک زیر بنای تربیت و رشد شخصیت وی را تشکیل می‌دهد، لذا تربیت دینی

همین مبنا شارع مقدس اسلام در حسن تربیت و پرورش سالم کودکان، پدران و مادران را مخاطب قرار داده می‌فرماید: «فرزندان خود را نیکو تربیت کنید» (۱) و این دستور جامع و شامل حضرت ختمی مرتبت بیانگر اهمیت نقش کانون خانواده در سازندگی شخصیت کودک است که باید سعی شود نوجوان پیش‌از رسیدن به مرحله بلوغ که از مراحل خطرناک سنین او است از جهت دریافت نهادهای تربیت اسلامی و میل به کسب فضائل و خصال پسندیده انسانی آمادگی کامل پیدا کرده باشد تا بتواند از پیچ و خم راه دوران نوجوانی سلامت گام بیرون گذارد و اینجا است که نقش دین در ساختن روحیه نوجوان کاملا مشهود و متبلور میگردد زیرا صفحه دل کودک چون آئینه صاف و از تیرگی و کدوری عاری که منعکس کننده فعل و انفعالات روحی بزرگترهای خانواده است پس رسوخ ایمان و اعتقاد به اصول و مبانی کیش مقدس اسلام با حرکت تلقائی در تار و پود نوجوان کامیابی و نیکبختی وی را در دوران زندگی تامین می‌کند و هر چه سن بالا برود بینش و درکش نسبت به مسائل زندگی بیشتر می‌گردد و با تدبیر و تفکر و درون بینی به تجزیه و تحلیل عقائد مذهبی می‌پردازد و در این مرحله احساس خلاء و سرگردانی نمیکند زیرا ایمان تنها داروی شفابخش دردها و یگانه عامل از میان بردن موانع و حل معضلات

روانی و مشکلات و عوارض ناسازگار زندگی است و از اینجهت ملاحظه می‌نمائیم که کتاب آسمانی قرآن کریم به اهل ایمان که موجب و موجد آرامش روحی انسان است اشاره نموده میگوید: «الابد کذلک الله تصمئن القلوب» (۲) یاد خدا دلها را آرامش می‌بخشد - و عملا ثابت شده است کودکی که در پرتو تعالیم دینی پرورش یابد همانگونه که یادآور شدیم از بسیاری از لغزشها و انحرافات اخلاقی در امان خواهد بود. و یک نیروی بازدارنده در وی بوجود می‌آید که می‌تواند در برابر خواهش‌های نفسانی و خواسته‌های زیانبخش از خود مقاومت نشان دهد و در برابر تمایلات نفس اماره که انسان را بزشتی و ناهنجاری و فساد می‌خواند تسلیم شود (۳) و بر همین اساس تعلیمات اسلامی در زمینه تربیت و اخلاق استوار می‌باشد و از جمله تحقیقات و تتبعاتی که دانشمندان مسلمان درباره تربیت کودک بعمل آورده‌اند کتاب «احیاء علوم الدین» نوشته حجة الاسلام امام غزالی است وی در این کتاب فصلی را بربیت کودک (ریاض الصبایان) اختصاص داده و در آن چنین گوید: کودک امانتی است نزد پدر و مادر و دل او گوهری است نفیس و شفاف... و برای صورت‌پذیری هر چیز قابلیت و آمادگی دارد و بهر جهت که توجیه شود گرایش می‌یابد، چنانچه او را به کار نیک سوق دهند بر همان خصلت نیک

رشد و پرورش می‌یابد و در دو جهان رستگار و کامیاب می‌گردد و چون با مرحله تمیز نهاد باید که او را در انجام فرائض مذهبی تشویق و ترغیب نمایند و چنانچه بر این نظر شد یافت در مرحله بلوغ اجرای دستورات آسمانی برایش امری مهم و ضروری و سودمند خواهد افتاد و در کردار و رفتارش متحلی و نمایان خواهد گشت و این دستورات بگونه نقش برسنگ بر صفحه دلش نقش خواهد بست ولی هرگاه کودک برخلاف این روش بزرگ شود و به لهو و لعب و بی ادبی و زاز خواهی و فخر فروشی خوی و عادت کند دلش از پذیرفتن حق در همه ابعاد آن سرباز زند چون خاک خشک که بخواهند از آن بدون آب دیوار بنا کنند . (۴) رسول خدا (ص) فرمود: «کفی المرء اثما ان یضیع من یقوته» یعنی شخص را گناه همان بس که درباره افراد تحت تکفل خود اهمال و سستی روا دارد، بدیهی است که یکی از موارد اهمال عدم توجه به تربیت و عدم رسیدگی بوضع مالی آنان است و خداوند متعال حضرت اسماعیل علیه السلام را بحکم اینکه افراد خانواده خود را بانجام فرائض دینی می‌خوانده است مورد ستایش قرار داده می‌فرماید: «و کان یامر اهله بالصلاة و الزکوة و کان عند ربه مرضیا» (۵) یعنی اسماعیل فرزندان و افراد خانواده اش را به گزاردن نماز و دادن زکوة فرمان می‌داد

و نزد خداوندش مرضی و ستوده است . و در این مورد آیات بسیار دیگر آمده است که همه به اهمیت خانواده و تربیت و حسن سلوک افراد آن دلالت دارد و از آنجمله است آیه شریفه: «والذین یقولون: ربنا هبلنا من از واجنا و ذریاتنا قره اعین و اجعلنا للمتقین اما ما اولئک یحزون الفرفه بما صبر و اویلقون فیها تحیه و سلاما» (۶) یعنی مردمی که می‌گویند: پروردگارا همسران و فرزندان ما ارزانی بخش که مایه آبرو و سرافرازی ما شوند و ما را پیشوای پارسایان گردان . اینان را پادشاه بهشت است که شکیبائی پیشه کردند و در بهشت درود و خوش آمد دریافت می‌دارند .

در حقیقت اهتمام اسلام به ایجاد محیطی مناسب برای تربیت کودک در خانواده از نخستین مراحل زندگی کودک آغاز می‌شود. و این عنایت و توجه به تربیت کودک از مسئله تشکیل خانواده که پایه و اساس جامعه یعنی خانواده بزرگ سرچشمه می‌گیرد چه خانواده در اسلام هسته مرکزی جامعه بشمار می‌آید و برای افراد خانواده حقوقی استوار تأمین کرده است که در نتیجه پدید آمدن جامعه نیرومند و سالم و سعادت‌مند رانگفل مینماید، همانگونه که می‌دانیم کانون خانواده از دو رکن تشکیل می‌گردد یکی شوهر و دیگری همسر و این دو فرد بمنزله خاکی هستند که درخت

خانواده در دامن آن رشد و نمو می نماید بدیهی است که بارورگشتن این درخت بستگی به نوع خاک و کیفیت ترکیب آن دارد و خداوند در رابطه پدر و مادر با فرزندان در جهت پرورش آنان میفرماید: «والبلد الطیب یخرج نباته باذن ربه، والذی خبث لا یخرج الا نکدا» (۷) یعنی سرزمین بارور و حاصلخیز گیاهش بفرمان خدا می روید، و آن زمینی که بایر و بی حاصل است جز گیاه بیژمرده ثمری نمی دهد. و از این جهت است که اسلام برای تشکیل خانواده بر اساس متین و استوار عنایت و توجهی خاص دارد، رسول اکرم (ص): «تخیروا النطفکم فانکحوا الاکفاء و اتکحوا الیهم» یعنی برای همسرگزینی کفو و هم سخنی را رعایت کنید تا همسران شایسته بنکاح خود درآورده و نیز برای دیگران همسران شایسته باشید البته منظور پیغمبر اکرم (ص) از کلمه «کفو» در درجه نخست برخورداری از ایمان است چنانکه این مفهوم از لسان احادیث مروی از ائمه اطهار علیهم السلام بویژه رهبر مکتب تشیع ابو عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام بصراحت مستفاد می گردد.

و از پیغمبر اکرم نیز در مورد برگزیدن همسر از نظر اهمیت نقش مادر در تربیت فرزند میفرماید: «فاظفر بذات الدین» (۸) سعی کن که بر زنی پاکدامن و متدین دست یابی و از سوی دیگر احادیث مروی از پیغمبر

و ائمه هده در مورد ازدواج و زناشویی نال براین است که نباید زیبایی و جمال زن تنها موجب ازدواج گردد بویژه اگر آن زن در محیط خانواده نایاب پرورش یافته باشد، حضرت ختمی مرتبت خطاب به صحابه کرام ننموده میفرماید: «ایاکم و خضراء الدمن» از حضرتش پرسیدند مقصود از «خضراء الدمن» چیست رسول الله فرمود دختر زیبایی که در محیط نامناسب پرورش یافته باشد. طبیعی است که آنچه درباره زن از دیدگاه اسلام در امر همسرگزینی صادق است در مورد مرد نیز صادق می باشد و از این جهت می بینیم که اسلام به پدر دختر یا ولی امرش توصیه می نماید که برای وی همسری گزیند که از دین و اخلاق سهم وافر گرفته باشد، و بر همین مبنای فضیلت و عفت و پاکدامنی است که رسول گرامی مسلمانان را در امر ازدواج به تقوی و پرهیزکاری توصیه مینماید و از گرایش به مال و مکننت و جاه و منال بر حذر می دارد و در این مورد چنین فرموده است: «اذا اجاءکم من ترضون دینه و خلقه فزوجه، والا تفعلوا تکن فتنه فی الارض و فساد کبیر» (۸) یعنی اگر کسی برای خواستگاری دختر شما آمد و از اخلاق و دین او ابراز خشنودی کردید دخترتان را به همسری وی درآوردید و اگر چنین نکنید در زمین، فتنه و فساد و تباهی بپا شود. بدین-

بقیه در صفحه ۴۷



کند این انضباط امروز در دستور صحبت ما نیست. ولی معلمین و مربیان و کسانی که بنوعی در خدمت جوانان ما هستند تابع مقررات و نظام اداری آموزش هستند. در اینجا انضباط باین ترتیب مطرح است که آیا دستوری را که مافوق داده است اجرا شد یا نشد. تمرد و عدم اجرای دستور مافوق یک بی انضباطی محسوب

انضباط چیست؟ انضباط رعایت نظم و تبعیت از دستور مافوق است. در ارتش اطاعت از مافوق در جمله (انضباط روح ارتش است) مطرح می باشد. و هیچ مادونی حق ندارد در او امر مافوق خود شروع به تحقیق و تفحص کند که آیا این امر با قانون منطبق است یا خیر و از او عذری مسموع نیست و او باید فقط اطاعت

خشن و فراد از خانه

میشود که در دادگاه انضباطی اداری قابل محاکمه و مجازات است. در این زمینه ما که عضو اداره‌ای هستیم تا چه حد می‌توانیم از دستور مافوق اطاعت کنیم شاید برخلاف مقررات اداری باشد یک بحث ظریفی وجود دارد و آن بحث این است که در اینگونه موارد بمافوق کتبا " گزارش میشود که دستوری که داده شد خلاف قانون است در ثانی اگر مقام مافوق مسئولیت را قبول می‌کرد از ما سلب مسئولیت می‌شد. البته این قانون سال ۱۳۴۵ بود که در سال ۱۳۵۲ تغییر کرد باین معنی که کارمند نمیتواند دستور مافوق را اگر خلاف مقررات اداری باشد اجرا کند و لواطکه آن آمر مسئولیت را پذیرفته باشد. مقام دستور دهنده مسبب، و عضو اجراءکننده مباشر است و هر دو مجازات

میشوند. این بحث جالبی است که اگر در جلسه کارمندان اداری بودیم مطرح و مذاکره می‌کردیم. ولی مسئله انضباط از نظر مربیان و اولیاء محترم باین شکل نیست و غرض از انضباط در بحث امروز انضباط فرزندان ما است میخواهیم فرزندان ما منضبط باشند و بنظم و ترتیب عادت کنند و بی انضباطی را از آنان نپذیریم. مسئله بی انضباطی از نظر جرم شناسان مسئله‌ای

حاد و خطرناک است فرزندی که انضباط را در خانواده خود نپذیرفت مسلماً " انضباط شدیدتر و مشکل‌تر و گاهی بی‌رحمانه را در خانواده بزرگتر نخواهد پذیرفت و یک انسان یاغی و عصیان‌گر خواهد شد و این خانواده است که او را عصیانگر می‌سازد و این خانواده است که او را به بی انضباطی خویدیر میکند و او را بطرف بی انضباطی می‌کشانند. اینک در مورد اینکه خانواده بچندگونه موجب بی انضباطی هست و چگونه خانواده‌ها ایجاد بی انضباطی میکنند

والدین نمیدانند که بای تفاوتی و بی اعتنائی نسبت بانضباط چه سرنوشت شومی برای فرزندان خود تنظیم میکنند مخصوصا در مورد اولین فرزند خود دست و دلشان میلیزد و آنها را الوس و نر بار می‌آورند و این فرزندان وقتی هم که با اجتماع وارد میشوند آنرا بارمغان با خود میبرند . کاهلی و مسامحه در انضباط بر اثر ضعف بدنی یا قوای عقلانی یا اخلاقی والدین مورد دیگری است که گریبانگیر والدینی که در سنین بالا فرزند دار شده اند میشود و پیدا است که اینگونه والدین دیگر آن دقت و حوصله و آن نظم و ترتیب را ندارند و یا خود از نظر عقلی ضعیفند و تعلیم فرزند با این بی بند و باری والدین جور در نمی‌آید . سومین مسئله که وحشتناک است اختلاف نظر والدین در باره تربیت فرزند است . پدر سختگیر باشد و مادر عاقلی و گذشت داشته باشد و بر سر تربیت بچه اختلاف بین پدر مادر بوجود بیاید و در این صورت از یکی فرار کرده بدیگری رومی‌آورد و یک درس بدآموزی علاوه بر بی انضباطی خواهد آموخت . اگر مادر بچه را الوس کرده باشد بچه سعی می‌کند در لوای مادر باشد و برای آنکه رشوه‌ای ب مادر داده باشد گاهی هم برای او جاسوسی میکند و باین ترتیب جنگ داخلی را علیه پدر و مادر دامن میزند .

چهارمی - خشکی بی اندازه در امر انضباط است حتی کودکان و نوجوانان در

مدارس باید درک کنند که چرا باید منضبط باشند .

مثال ساده‌ای می‌زنم . من در کلاسی درس میدادم که درب ورودی در بالای کلاس قرار داشت و کسی که وارد میشد باید طول اطاق را می‌پیمود تا در انتهای کلاس جایی برای نشستن پیدا کند . دانشجوئی بیکروز دیر آمد و وقتی که وارد شد تا موقعیکه جایی بنشیند حدود ۲ دقیقه وقت گرفت و ۲ دقیقه هم وقت گرفت تا من نظام فکری کسسته دانشجویان را ببینم و دهم و درس را مجدداً دنبال کنم پس ۴ دقیقه وقت ما تلف شد . بعد از اتمام درس کلاس بآن دانشجو گفتم ظاهراً " در ۴ دقیقه مسئله‌ای پیش نمی‌آید ولی توجه بکن که ۵۰ نفر دانشجو هستند که رویهم ۲۰۰ دقیقه وقت آنان تلف شد برای آنکه شما عادت بنظم پیدا نکردید .

در اسفندماه گذشته یکی از دوستان در مورد انضباط آزاد یا (دیسیپلین لیبرال) برای من یک مثالی داشت البته این مثال در زمینه دیگری پیش آمد ولی من مناسب میدانم . پدران و مادران ما یاروی خودخواهی یاروی خشکی و جمود فکری حاضر نیستند که بنشینند و با بچه‌ها گفت و شنود داشته باشند و برای شان روشن کنند که اگر چیزی برای آنها ماضیقه میشود برای مصلحت خود او است در تأیید این مطلب دوستم گفت که من این مورد را بکار بستم مسئله این بود که پسر ۱۶ ساله‌ام

آمد سر جیب من که کلید اتومبیل را بردارد و از اتومبیل برای سواری استفاده کند من در این اثنا رسیدم ولی باو پرخاش نکردم و او را تنبیه هم نکردم بلکه باو گفتم مقابل من بنشیند و گفتم کلید اتومبیل و خود اتومبیل در اختیار تو است ولی حساب کن که من و مادر تو مورد علاقه توهستیم و ۲ برادرتو هم تحت حمایت ما هستند ما دو نفر کار میکنیم که شما ها و ما در جمع خانواده راحت زندگی کنیم . میتوان یک درصدا احتمال بدهی که چون تمرین رانندگی نداری و گواهینامه رانندگی نداری و مجاز نیستی رانندگی کنی رفتی و اتومبیل را سوار شدی و تصادف شد در آن صورت که تصادف کردی و کسی را کشتی من و تو را خواهند گرفت . مسئله گرفتن ترا مطرح نمی کنم فقط گرفتن خودم را مطرح می کنم اگر بگویم تو بدون اطلاع و اجازه من کلید اتومبیل را گرفتی و رفتی متهم هستم که مسامحه کارم و درکارهایم دقت ندارم و در هر حال بسادگی از من نخواهند گذشت و اگر حقیقت را بگویم که با اطلاع و اجازه من این کار را کردی آنوقت بعنوان معاونت در قتل زندان خواهی شد و در آن صورت مادر و دو برادرتو آسایش خود را از دست خواهند داد .

حالا بیا مسئله را سنگین و سبک کرده و حلایمی کنیم این لذتی را که تو ۲ سال دیگر و در ۱۸ سالگی میتوانی بآن بررسی یعنی در آن سن قانونی تمرین رانندگی می کنی و امتحان

می دهی و تصدیق رانندگی می گیری و سپس با خیال راحت از رانندگی لذت میبری در مقابل این ریسکی که حالا میخواهی بکنی که احتمال حادثه و گرفتاری در آن زیاد است کدام بهتر و مفید تر است یک عمر پدر گوشه زندان و مادر و برادرها در بدر و ناراحت در مقابل چند دقیقه یا ساعتی لذت رانندگی حالای تو کدام ترجیح دارد حالا اگر میخواهی این کلید اتومبیل را بردار و ببر . پسر من متأثر شد و صورت مرا بوسید و تمکین کرد این نمونه انضباط خوب است یعنی وقتی که فرزند یا هر نوجوان و جوانی را که از کاری منع می کنیم باید روشنش کنیم که مخاطرات اجرای آن کار چیست . پس بیاد ما باشد (دیسیپلین لبرال) یعنی امر ونهی که در مدرسه و خانه بچه ها می کنیم باید بچه موء من بشود و بفلسفه آن امر و نهی پی ببرد خیلی بهتر است و خودش دیگر آن کار را نخواهد کرد بچه ها مثلا " کبریت بازی میکنند و آنرا آتش میزنند که مخاطراتی دارد و چقدر وحشتناک است که بچه تنها باشد و با این بازی آتش برپا شود و آتش سوزی بوجود آید . متأسفانه بچه ها شوقی دارند که آتش بازی کنند و آتش افروزی کنند در اینجا باید مخاطرات اینکار را به بچه تفهیم کرد و بطریقی باو نشان داد ولی اگر فقط به تنبیه او مبادرت کنیم گرفتاری هائی پیدا خواهد شد که شرح می دهیم .

پنجمین عامل در بی انضباطی بچه ها دوری از والدین است پدر و مادری بسفر میروند

یا بماموریت یا زیارت و بچه را بمادر بزرگ و خاله و عمه می سپارند ولی هیچکدام آنها جای مادر و پدر را نمیتوانند بگیرند و مطمئناً نمیگیرند البته بچه یتیم مسئله دیگریست یعنی بچه‌ای پدر و مادر داشته باشد و سایه‌اش بالاسر او نباشد مسلماً "بی انضباط بار خواهد آمد .

اینها انواع مسائلی بود که موجب بوجود آمدن بی انضباطی در بچه‌ها میشوند . یک نفر جرم شناس چگونه بمسئله بی انضباطی نگاه میکند بی انضباطی از دید ما یک عامل جرم‌زا است و مولد جرم است . در اروپا تحقیق با کنترل صورت نگرفته است . باین معنی که خواستند اثر بی انضباطی را در جرم توجیه کنند بزندان‌های کودکان رفتند به دارالتأدیب‌ها و کانونهای اصلاح و تربیت و بوضع تحصیلی و خانوادگی آنها مراجعه کردند معلوم شد که در خانه و یا در مدرسه بی انضباط بودند اینکار از نظر جرم شناسی کافی نیست زیرا باین سؤال جواب نمیدهد چون کودکانی در مدرسه یا در خانواده بی انضباط بودند ولی تبهکار نشدند در باره آنهائی که تبهکار نشده‌اند تحقیقی داریم یا خیر . این تحقیق گران تمام میشود و خرج دارد .

در آمریکا این تحقیق شده است یک زن و یک مرد بنام گلوک‌ها یعنی خانم و آقای گلوک که استادان دانشگاه هستند که در این دانشگاه یک گروه ۲۱ نفری روی ۵۰۰ نوجوان

بزهکار که سوابق محکومیت پیدا کردند خواستند روی آنها تحقیق کنند که البته این می‌شود مانند تحقیق انگلیسی و فرانسوی و غیره ضرورت داشت با ۵۰۰ نوجوانی که در همان اوضاع و احوال بوده‌اند و مرتکب بزه نشده‌اند مقایسه بشوند ۵۰۰ بزهکار نوجوان را براحتمی میشود در دارالتأدیبها پیدا کرد اما پیدا کردن این عده که بزهکار نباشند کار مشکلی بود .

برای آنکه معلوم شود اینها بزه مرتکب شدند یا نه درباره یکعده ۷۰۰ نفری از دادگاه سؤال میشد و دادگاه اعلام می‌کرد که از این عده از طرف پدر و مادرشان شکایتی نشده‌است . برای شما دردناک‌است که بدانید در آمریکا پدر یا مادر از فرزندشان بدادگاه شکایت می‌کنند که فرزندمان بی انضباط است خوشبختانه ما هنوز در کشورمان باین درد گرفتار نشده‌ایم عکس آن در اینجا هست یعنی اگر از فرزندمان بدادگاه شکایت بکنند ما پیراهن پاره می‌کنیم که فرزندمان بی گناه‌است و حتماً همبازی او تقصیر دارد و از این قبیل .

البته این بد نیست زیرا ما مردمانی عاطفی بوده و بفرزندمان علاقه داریم لذا علاوه بر آنکه خودمان شکایت نمی‌کنیم بلکه حاضر نیستیم دیگران هم از فرزندمان شکایت کنند . در هر حال وقتیکه در مورد آن ۷۰۰ نوجوان دادگاه اعلام کرد که سوابقی ندارند دیدند کافی نیست بپلیس مراجعه کردند چون بعضی از دعوهارا که بپلیس کشیده‌شد بپلیس التیام

میدهد و نمی‌گذارد کار بمحکمه بکشد بسوابق
مراجعه شد معلوم شد ۶۰۰ نفر شان شکایاتی
نداشتند که پلیس مداخله کند سپس بمدارس
مربوطه رفتند و از رئیس و ناظم و معلم در مورد
وضع این ۶۰۰ نوجوان پرسیدند که آیا بچه
دردوران تحصیلی چه وضعی داشت بانضباط
بود و بقانون احترام می‌گذاشت یا خیر و به
تکالیفش رسیدگی می‌کرد یا نه. در آمریکا
مددکاران اجتماعی بخانواده‌ها کمک می‌کنند
و در ایران هم بتدریج متداول خواهد شد
مددکاران با آنها مصاحبه و مذاکره می‌کنند و
مشکلات آنان را حل می‌کنند و در نتیجه بوضع
آنان آشنائی پیدا می‌کنند. چون این ۶۰۰-
۷۰۰ نفر همه فرزندان کارگران بستن یکی از
محلات صنعتی ماساچوست بودند خلاصه پس
از کسب اطلاع از معتمدان محلی و غیره ۵۰۰
نفر بین این جوانان انتخاب شدند که ناکرده
بزه بودند. این ۵۰۰ ناکرده بزه را با ۵۰۰
بزهکار جفت جفت مقایسه می‌کنند در انتخاب
جفت سن مساوی و هوش مساوی رعایت شد و
تعداد افراد خانواده هر دو مساوی انتخاب شدند
یعنی اگر یکی دارای خانواده ۶ نفری بود جفت
او نیز از خانواده‌ای انتخاب شده که ۶ نفر بودند
اگر بزه ناکرده مهاجر بود بزهکار هم مهاجر
انتخاب شد. با این ظرافت این تحقیق ۱۱ سال
بطول انجامید دهها مسئله را مورد مطالعه
قرار دادند از جمله تأثیر انضباط را مابین
بزهکاران و بزه ناکرده بررسی کردند در نتیجه

معلوم شد آنتهایی که در خانواده دور از علاقه
بانضباط بزرگ شدند تعداد خانواده آنان در
حدود ۷ مرتبه بیشتر از تعداد خانواده‌هایی
بودند که علاقه بانضباط داشتند یعنی از یک
عده ۱۰۰ نفری از خانواده بزهکار ۷۰ نفر
بی‌انضباط بودند ولی در خانواده ناکرده بزه
بجای ۷۰ نفره ۱۰ نفر بی‌انضباط بودند. تعداد
بی‌انضباطی در آینده کودکان ۷ مرتبه اثروخیم
و منجر بجرم داشته است.

مسئله انضباط کودک که گفتم باید تابع
دیسپلین لیبرال باشد و کودک بفهمد که چرا
باید اطاعت بکند دونکنه را باید گفت.

اولاً "کودکانیکه هیچگونه مقاومتی ندارند
باصطلاح ما مردم بچه مامانی داریم بچه
محبوب و خجالتی داریم که هرگز پیش ما
نمی‌آید همیشه بدرس و مشق خود مشغول است
من سفارش می‌کنم اگر پدر یا مادری هستید
که یک بچه باین خصوصیات دارید او را بیک
روانشناس نشان بدهید زیرا این کودک مریض
است.

بگذارید تعریفی بکنم. من خانه‌ام را
عوض کردم خانه سابق که بودیم دیوار بدیوار
منزلمان مدرسه راهنمایی بود زنگ تفریح که
می‌زدند جیغها و فریاد شنیده می‌شد و خانم
ناراحت می‌شد و تصمیم می‌گرفت که نزد رئیس
مدرسه برود و گله بکند که ماهم سایه شما هستیم
چه گناهی کردیم که باید مغزمان داغان شود
باو می‌گفتم خانم نباید این کار را بکنی زیرا

این علامت سلامت بجهاست و بجه بایدجینج
بزند و هرچه دارد بیرون بریزد و گرنه این
سیاست استعمارست که همیشه توی سرما زدند
که صدایت درنیاید. از انضباط لیبرال این
انتظار را دارند که بجه بتواند حرف بزند و
استدلال بکند و بایستد و بگوید چرا آقای معلم چرا
خانم معلم چرا بابا چرا ماما بجه دلیل.

باید بجه روداد که حرف خود را بزند
اگر او حالت اختناق پیدا کند بدرد جامعه ما
نمیخورد و بدرد جامعه عقب افتاده میخورد
که توی سرش بزنند و صدایش درنیاید.

این سیستم انضباطی هرگز مطلوب مردان
وطن دوست و مردانی که میخواهند فرزندان نشان
آینده ساز باشند و در مقابل تعدیات بایستند
زور را گوش نکنند و قدرت بی معنی را تحمل
نکنند این دو سیستم باید یکدیگر جور در نیاید.
روانشناسان می گویند فراگیری یک وسیله ای
می خواهد این وسیله مضاعف است پاداش و
تنبیه.

من پاداش را برای انضباط موافق نیستم
و تنبیه برای انضباط را هم من موافق نیستم
زیرا اگر بجه بگوئید اگر فلان کار را بکنی من
فلان چیز را برایت می خرم بجه را رشوه خوار
بار می آوری و نیز اگر برای انضباط بجه را
تنبیه هم کردید فاتحه او امر و نواهی بعدی
خودتان را باید بخوانید.

من سخن را محدود می کنم تا تأثیر تنبیه
را برای ایجاد روحیه انضباط با هم بررسی کنیم.

همه ما تجربه داریم البته من با ۲۷ سال سابقه
کار در دانشگاه شاید از همه شما با تجربه تر
باشم ولی من این نتایج را روی تجربه فرزندان
و در محیط کار خودم بدست آوردم که محبت
مؤثرتر از تنبیه است در صورتیکه بشکل پاداش
نباشد. با محبت میتوانیم وجود کودک را تسخیر
کنیم با محبت کودک هیپنوتیزم می شود و خود
را در بست در اختیار ما می گذارد در آنجا هم
باید با او گفت و شنود داشته باشیم. تنبیه
موجب می شود که کودک نوجوان از ارتکاب
تقصیر احساس ندامت نکند زیرا پیش خود فکر
میکند من که بد کردم و تنبیه هم شدم دیگر
چرا از کرده خود ناراحت باشم من بسزای خود
رسیدم.

این احساس ندامت نکردن اثر آن تنبیه
است. و بعلاوه عیب دیگری هم دارد و این
آنست که ترس از تنبیه اثرش از خود تنبیه
شدیدتر است. همانقدر بجه از پدر و مادر
حساب می برد نه اینکه او را تنبیه کردد بلکه
مبادا مورد بی مهری قرار بگیرد و پدر بگوید
من ناراحت شدم و سخت آزرده خاطر شدم
این اثرش بیشتر است. ولی اگر زیر گوش بجه
زدید کار تمام است بجه ای که تنبیه شد حساب
می کند که کفاره گناه خود را پرداخته است و
آزاد است و میتواند براحتی دست بتکرار خطا
بزند که در حقوق میگویند تکرار جرم، جرم
شناسان می گویند هیچ انسانی نیست، که خطا
نکند و هیچ انسانی نیست که مرتکب بزه نشود

و بزهکاران اتفاقی برای جامعه خطر ندارند و لی کسیکه دست‌بنگزار خطا میزند برای جامعه فوق‌العاده خطرناک است. این کودک که تنبیه شد و خطای خود را تکرار میکند و میگوید مهم نیست کتکم میزنند یا شلاقم میزنند این وجدان اخلاقی را از دست میدهد و برای ارزش‌های اجتماعی دیگر ارزش قائل نیست و خیلی سهل‌انگار خواهد شد.

در کتاب روانشناسی جنائی دکتر سیاسی یک صفحه‌ای ترجمه از یک روانشناس اسپانیولی دارد و این روانشناس اسپانیولی جرم‌شناس هم هست بنام میرا لویس که آثار زیادی دارد ترجمه این است که:

بچه‌ای شیرینی را که برای پذیرائی مهمان گذاشته شده بود یک قطعه آن را خورد مادر پرسید پسر این شیرینی را کی خورد گفت من خوردم مادر دو سیلی بصورت او زد پس بی حساب شدند دفعه دیگر (آقای لویس میگوید) که دیدم این بچه ۸ ساله بخواهر کوچکتر خود گفت شیرینی دوست داری خواهر گفت آری پسر دو سیلی بصورت خواهرش زد و رفت پیش مادر و گفت مادر من از آن شیرینی خوردم و مادر این بار نیز دو سیلی بصورت پسر زد بعد پسر بخواهر خود گفت حالا بیابرویم راحت شیرینی را بخوریم زیرا قبلاً کتک را خوردیم و مجازات شدیم. لویس مسلماً "همین مرحله را تعقیب کرده‌است و اگر او را تعقیب می‌کرد بچه مسلماً" در جامعه هم همین رویه را بکار میبرد.

من یک همسایه‌ای داشتم که او سابقه زندانی شدن داشت روزی در جلوی منزل با کسی برخورد داشت باو گفت من بپه ۳ ماه زندانی شدن را بتن می‌الم و دندان‌های ترا خورد می‌کنم. این‌ها نمونه‌ای است که تا وقتی که مجازات نشدیم بیمناک هستیم ولی وقتی که مجازات شدیم دیگر برای تنبیه اثری قائل نیستیم. ما، در تنبیه عزت نفس را از بین می‌بریم. من تا وقتی که تنبیه نشده‌ام نگرانم و وحشت دارم ولی وقتی که تنبیه شدم و آب از سرم گذشت چه یک نی چه صد نی. من از شما دوستانه تقاضای کنم بچه‌ها را کتک نزنید و تنبیه بدنی نکنید زیرا آن‌ها را بدبار می‌آورد بچه‌های خود را با یک منطق مادرانه و پدرانه ارشاد کنید. تنبیه کودک برای ایجاد انضباط بعکس او را لجباز بار می‌آورد و روح تمرد و سرکشی را در کودک تشدید می‌کند و بچه دیگر حرف شما را نمی‌شنود هر وقت کاری داشتید باید با کتک‌زدن او همراه باشد و کتک او را ناسازگار می‌سازد و کارشکنی در آینده از این گونه بچه‌ها دیده می‌شود. اشخاص منفی‌بافی که پشت میزاداری نشسته‌اند ناسازگارند چون چوب‌لای چرخ مردم می‌گذارند زیرا از خانواده هائی برخاسته‌اند که همیشه چوب‌لای چرخ شان بوده و همیشه کتک خورده‌اند و همیشه عصیانگری و تمرد بوده و نافرمانی بوده‌است.

بقیه در صفحه ۴۶

گل‌های رنگارنگ آراسته است. پارک‌ها رونقی پیدا کرده، کودکان، نوجوانان، جوانان و حتی بزرگسالان و کهنسالان با هجوم بیارکها خمودی و کدورتی را که تنهائی و انزوای روز های تاریک و سرد زمستان بر سیمای آنها بجای گذشته است از سیما می‌زدایند.

مشاهده اینهمه زیبایی طبیعت همراه با نشاط و سرور گردش‌کنندگان آدمی را به تفکری عمیق وامیدارد و آنچنان این تفکر آدمی را در خود فرو می‌برد که گذشته را رویاروی خود احساس می‌کند، همه چیز را زنده و خود را در عالمی دیگر می‌یابد و ناخودآگاه بعقب، دوران جوانی و خاطرات بچه‌گی برمیگردد. نظاره‌جویان که گروه گروه از سوئی بسوئی می‌روند و کودکان که بیازبهای مختلف در پارک سرگرم هستند وجد و شعفی در وجود انسان ایجاد میکنند که بدن‌باله‌روی از آنها کشیده میشود و گذشت زمانی را احساس نمی‌کند، من هم که در یک چنین موقعیتی قرار گرفته بودم بی‌اختیار بدن‌بال آنها می‌رفتم و ساعت‌ها سرگرم تماشای بچه‌ها که به سرسره بازی و تاب مشغول بودند شدم، تا وقتی که نسیمی خنک مرا بخود آورد که آفتاب بزردی گرائیده و بتدریج خورشید می‌رود تا در پس

تقلید

بعد از ظهر یکی از روزهای آخر فروردین بود با آفتاب گرم و هوایی مطبوع و دلپذیر در کوچه باغهای شمیران صدای لغزش برگ درختان با شرشر آبی که از لای سنگ‌چین جویبارها می‌گذشت درهم می‌آمیخت و همراه جیک‌جیک کنجشگان و نغمه دیگر پرندگان بهاری موزیک گوشنوازی ایجاد کرده بود، واقعا آهنگ این موزیک جانبخش همه موجودات را به جنبش و شادی وامیدارد و نه تنها پرندگان از پناهگاه خود بیرون می‌آیند و در فضای سرسبز و هوای روحبخش بجولان می‌پردازند بلکه آن خمودی و انزوای طلبی محصول زمستان پر برف و یخبندان سخت سالی که گذشت جای خود را به جوش و خروش و جنبش و تحرک بین انسانها داده است.

راه‌پیمائی در کوچه باغها رهگذر را بسوی باغها و پارک‌هائی می‌کشاند که بهار طبیعت زیبایی را بآنها باز گردانیده و شاخه های خشک و عریان را بزبور برگهای سبز و



بصورت چشم هم‌چشمی بود یا تبعیت از یک مدروز بهر حال در این دفتر خاطرات دوستان و همکلاسان هریک بعنوان یادگاری صفحهای برای یکدیگر می‌نوشتند و شاگردانی که از لحاظ درس جلو بودند، خوب درس می‌خواندند، تکالیف خود را خوب انجام میدادند و رعایت نظم کلاس را می‌کردند. قهرا "بیشتر مورد توجه معلم‌ها بودند اینگونه شاگردان دفتر خود را نزد معلم خود می‌بردند که او هم چند سطر برای آنها بنویسد، تردیدی نیست آنچه را که معلم‌ها مینوشتند با آنچه دوستان مینگاشتند تفاوت بسیار داشت چه معلم‌ها سعی میکردند

پرده شب پنهان شود بهتر آن دیدم که پارک را ترک گویم و بسوی شهر مراجعت نمایم... ولی مراجعت بسوی شهر و گذشتن از خیابانها نتوانست یکباره گذشترا که در آن فرو رفته بودم از نظرم محو کند بلکه عبور از جلوی کاخ‌های سربلک کشیده، عمارتهای چند طبقه، ساختمان‌های عظیم را بیاد دوران دبیرستان انداخت و بیادم آورد که یکی از سرگرمیهای که دانش‌آموزان در آن دوره که ما بمدرسه میرفتیم داشتند، تهیه "دفتر خاطرات" بود. نمی‌دانم که تهیه این دفتر در آن دوره

که نوشته آنها جنبه پند و اندرز داشته باشد . یکی از این دفترها روزی بدستم افتاده بود و باکنجکاو صفحہ به صفحہ آنرا مطالعه کرده بودم ، خوب در این دفتر افراد زیادی یادگاری نوشته بودند همکلاسیها ، دوستان ، بعضی از خویشاوندان اما همه از محبت نوشته بودند، ولی در خلال نوشته معلمها نکات آموزنده و پرارزشی نیز دیده می شد که اکنون با عبور از جلوی این کاخهای با عظمت بیاد نوشته یکی از آن معلمها افتادم که بد نیست آن نوشته را بایکدیگر مرور بکنیم ، او چنین نوشته بود :

..... بدان ناچیزترین مردم آن کسانی هستند که بزرگی را در جامه های فاخر و در کوشک های سر بگردون افراشته میجویند و می پندارند که اگر بخشندگی و جوانمردی هست با زر و سیم انباز است ، همیشه گرد سرای توانگران می گردند تا از خصال ایشان شاهی برای کتابهای اخلاقی و سرمشقی برای نوآموزان دبستان زندگی بدست آورند ولی غافل از اینکه اگر خوی مردی و جوانمردی هست باز در این زنده پوشان خمیده تهی دست است

آن معلم پیرچه سخن سنجیده ای نوشته بود ، چه درس اخلاقی داده بود امروز شاید نیم قرن از نوشته آن معلم می گذرد و من از جلوی این کاخها می گذرم و صدق گفتار او را

در میابم و می فهمم که انقلاب کبیر ایران خیلی پرده ها را بالا زد و خیلی درسهای اخلاقی بما داد و خوب کسانی را که در جامه انسانی و در خصال حیوانی بودند بما معرفی کرد چه ثروتمندان بار سفر بر بستند و بدیاری دیگر رفته تا ناآرامیها ، گرفتاریها و کمبودها را احساس نکنند و وقتی انقلاب بثمر رسید و کشور آرام شد دوباره برگردند و در رفاه با خاطری آسوده زندگی کنند اما تهیدستان ، جوانمردان ، کوخ نشینان ماندند و نه تنها انقلاب را بثمر رساندند بلکه در حین انقلاب بایکدیگر همکاری کردند ، کمک کردند ، و نگذاشتند همشهریهای آنها، همسایگان آنان گرسنگی و سختی بکشند . باین اندیشه خیابانها را بزیر پا گذاشتم و پیاده از کوئی به کوئی رفتم تا بمنزل دوستی رسیدم که روشنی چراغهای آنها نشان می داد که اهل منزل در خانه هستند پشت در رسیدم زنگ در را فشار دادم ، صدای داخل منزل و هیاهو را شنیدم اما کسی بزنگ جواب نمیداد باز هم زنگ در را فشار دادم ، بالاخره صدائی از پشت در پرسید کی یه؟ گفتم در را باز کن من هستم در باز شد .

وارد حال شدم ، بچه ها هر یک در گوشه ای نشسته بودند ، اما معلوم بود آرامشی که آنها دارند آرامش بعد از طوفان است آرامشی است که پس از یک بگومگو و جنگ و

جدال حاصل شده ، نگاهی باطراف هال انداختم . . . یک مشت شیشه و چینی خرد شده نزدیک دیوار روی زمین ریخته بود ، ندانستم این خرده شیشه‌ها و چینی شکسته ها چیست اما روی صندلی کنار میزی که وسط هال بود نشستم ، خانم خانه یا بهتر بگویم مادر همین کودکان وارد شد ضمن سلام و علیک و معذرت خواهی گفت می‌بخشید اجازه بدهید من اول این خرده شیشه‌ها را بردارم بعد خدمت شما برسم

خانم با احتیاط شیشه‌های ریزرا از روی فرش جارو زد و تمام آنها را جارو و جمع کرد برد درون سطل زباله ریخت و دستهایش را شست آمد کنار من نشست

از ورودم خیلی اظهار خوشوقتی کرد . . من هم خیلی وقت بود او را ندیده بودم حدود یک ماه میشد تقریباً از بعد از دید و بازدید عید دیگر او را ندیده بودم

من علاوه بر اینکه باین خانم علاقه دارم بچه‌هایش را هم خیلی دوست دارم برای دیدار بچه‌ها زیاد بخانه آنها می‌روم و برای این دیدارها زمان برایم مطرح نیست شب باشد ، صبح باشد ، بعد از ظهر باشد . . چون با علاقمندی دیدار آنها می‌روم . . . آنها هم باین نوع دیدارها خوگرفته‌اند اگر یک هفته بدیدارشان نروم اظهار نگرانی میکنند وقتی هم که بمنزل آنها می‌روم بچه‌ها بسه

استقبالم میدوند . اما امروز بله آنروز بچه‌ها هیچ اعتنائی بمن نکردند و هرکدام در گوشه‌ای نشسته بودند و پیدا بود که اوقات آنها خیلی تلخ است . خانم رفت که برایم جای بیاورد گفتم بچه‌ها امروز پهلوی من نیامدید . . . چی شده چرا اوقات های شماها تلخ است ؟ هر یک زیرچشمی بد دیگری نگاه کرد و چیزی نگفت من حدس زده بودم که باید اینها تنبیه شده باشند که اکنون اینطور آرام نشسته‌اند زیرا من هرگز آنها را چنین آرام ندیده بودم .

خلاصه بچه‌ها بمن اعتنا نکردند . من هم با مادرشان سرگرم صحبت کردن و نوشیدن جای شدم

دخترک که بزرگتر از دو برادرش بود بلند شد تلویزیون را روشن کرد تا فیلم کارتون تماشا کند ، آن دو برادر هم کمی جابجا شدند و بلند شدند جلوی تلویزیون نشستند تا فیلم را بهتر ببینند سربلند کردن صدای تلویزیون بچه‌ها باهم دعوایشان شد این یکی یک داد سرآند دیگری زد . . . دومی مشتش را گره کرد به پشت خواهر کوپید که من می‌خواهم صدایش را بلند کنم خواهرک جواب مشت او را با مشت دیگر داد و پسرک برای فرار از زیر مشت و لگد و مقابله کردن با خواهر بزرگتر پرید لنگه کفشش را برداشت بقیه در صفحه ۴۸



کودکان کم سال به طور معمول آینه‌هایی هستند که نقوش رفتاری مادران و پدران و نزدیکان خود را منعکس می‌کنند و آن چه می‌گویند و یا می‌کنند به طور ناخودآگاه بازتاب گفتار و کردار نزدیکان آن‌هاست. و در این زمانست که کودکان خوی و رفتار بزرگترها را کسب می‌کنند. و پایه‌های شخصیت آتیه‌ی خود را براین مینا فرو می‌ریزند.

علمای علم تربیت این مرحله را مرحله‌ی تلقین‌پذیری نام نهاده‌اند و این چنین است که کودکان بین دو تا سه سال به طور معجزه‌آسایی تغییر اخلاق و روش می‌دهند و هم چون تصاویر کارتونی با سرعت از یک مرحله به مرحله‌ی دیگر منتقل می‌شوند، و کودکی که امروز تندخو و بدخیم است فردا به ناگهان تبدیل به کودک نیک رفتار خوش‌خویی می‌شود، که به نظر دیگران یا جن‌زده شده و یا گرفتار معجزه‌ای شده است. حال آن که فقط

با تقوا به آسانی و بطور ناخود آگاه، نسل نیک آینده را می سازند

کودک در یک آن خوی نیک و یا بد شخص دیگری را کسب کرده و به تقلید آن پرداخته است. و این چنین است که خلق و خوی مادر و پدر و بزرگترهای یک خانواده آیندم ساز یک کودک می شود و از او یک فرد مثبت و یا منفی می سازد.

بدون شک نوزادی که از جسم مادری پرورش یافته و سپس زندگی در کنار او و بسا یاری او را آغاز کرده است، و یا کودکی که همواره چهره‌ی مردی را به عنوان رئیس خانواده در کنار خود دیده و از نفوذش نیز متأثر شده است، از احساسات و عواطف آن مادر و یا پدر تغذیه هم می کند، اگر مادرش خنده‌رو و مهربان باشد او نیز همان روش را پیش خواهد گرفت، و اگر پدرش عصبانی و سلطه طلب و تندخو باشد او نیز خلق و خوی پدر را کسب خواهد کرد.

من خود پدر از خودراضی و پرنخوتی را می شناسم که دو دختر و یک پسر غیرقابل تحمل به اجتماع داده است و همچنین مادر نیک نفس پاک دلی را نیز می شناسم که دختری چون خود روشن فکر و آینه دل پرورده است. این معنا این نتیجه را به ما القا میکند که تربیت کودکان از راه تلقین پذیری به آسانی



ممکن است و مادران و پدران و مربیان آگاه و وارد به علم تربیت به خوبی میتوانند بایاری این شیوه کودکان را مطابق دلخواه خود تربیت کرده و به راه بیندازند، اگر چه این امر هم همیشه به آسانی انجام نمی‌گیرد و کودکانی که به علت تربیت غلط و نادرست خودسر و نافرمان بار آمده‌اند به آسانی تحت تاثیر تلقیاتی بعدی قرار نخواهند گرفت و تربیت آنان مستلزم روش‌های شدیدتر و دقیق‌تری است و مادر و یا پدر و یا مربی باید با منتهای ملامت و مهربانی و ظرافت به معالجه‌ی کودک متمرّد پرداخته و بیماری روانی او را علاج کند.

به‌طور مثال کودک نافرمانی که زیر باران به بازی پرداخته و می‌خواهد با کفشهای گلی وارد خانه شود اگر با مادر خشم‌گینی روبرو شود که جلوی در ایستاده و سراو فریاد بکشد که حق ندارد با این کفش‌ها وارد خانه شوی بی‌شک به طفیان شدیدتری دچار خواهد شد ولی اگر مادر با مهربانی دستی به سر او بکشد و بگوید عزیزم تمام روز خانه را تمیز کردم و حتما تو دلت نمی‌خواهد که خانه را دوباره کثیف کنی، کودک نرم شده و کفش‌هایش را به‌سادگی جلوی در از پای در خواهد آورد. گفتیم که کودکان بین دو تا سه ساله از خاصیت تلقین‌پذیری شدیدی برخوردار هستند ولی باید به این معنا هم توجه کنیم

که میزان تلقین‌پذیری در همه‌ی کودکان به یک اندازه نیست و عوامل خارجی هم تا اندازه‌ای برای معنا تاثیرگذاری می‌کند. ولی با این همه باز هم آن چنان که باز نوشتیم خلق و خوی و رفتار و کردار و گفتار اطرافیان کودک بزرگ‌ترین نقش را در ساختن آینده‌ی او انجام می‌دهند و مرددبخت‌یازن پریشان حال امروز، دنباله‌ی مرددبخت‌وزن پریشان حال دیروز است و چه بسا که این فاجعه نسل‌ها پی‌درپی ادامه داشته باشد.

گفتیم که تلقین‌پذیری یکی از خصایص عمده‌ی رشد و تربیت کودکان است که البته به‌طور ناخودآگاه انجام می‌گیرد، یعنی کودک بدون آن که بداند و یا تمیز بدهد همان راهی را طی می‌کند که تلقین‌کننده خواسته است و این چنین است که تلقین یک فکر و یا یک عقیده به آسانی جای آموزش را می‌گیرد و موفقیت بیشتری به دست می‌آورد.

برای نمونه به صحنه‌ای که سال پیش کنار دریا با آن مواجه شدم اشاره می‌کنم. دوپدر که با پسرهایشان به ساحل آمده بودند به ترتیب از برابر من رد شدند، پدرها و پسرها برای طی کردن فاصله بین ویلا و دریا باید از روی ماسه‌های داغ می‌گذشتند و هر دوی پسرها در نزدیکی من به آسمان جستند و فریاد کشیدند و ای

خداجون پام سوخت ، چه داغه ،

اما عكس العمل پدرها كاملا متفاوت بود
چرا كه يكي از آن‌ها در جواب پرسش گفت :
بله ، خيلي داغ است .

و پدر ديگر گفت : بچه بازي درنيار ،
اصلا داغ نيست .

حالا بايد ديد از اين دو تلقين متفاوت
چه نتيجه‌اي به دست آمد .

از آن پس پسر اول ديگر هرگز بموضوع
داغي‌ش‌ها اشاره نكرد ولي پسر دوم هرروز
به محض رسيدن به آن نقطه از گرمای‌ش‌ها
شكايت مي‌كرد و قادر نبود كه اين مسئله را
بي‌اهميت بگيرد . چرا كه تلقين پذيري بطور
خودآگاه انجام نمي‌گيرد و تلقين شونده بطور
ناخودآگاه آن را مي‌پذيرد و به همين دليل
اگر تلقين خالي از حقيقت باشد به نتيجه‌ي
دلخواهي نمي‌رسد ، پدري كه با خون سردی
گرمی‌ش‌ها را تصديق مي‌كرد در حقيقت با
خون سردی به پرسش فرمان بي‌اعتنائی و پيشروي
را می‌داد در صورتی كه پدر دوم كه ميخواست
حقيقتی را قلب كند خودش را در ذهن
پسرش كوچك مي‌كرد و از دروغی كه می‌گفت
نمی‌توانست بهره‌اي به دست بياورد ، كه
خودش هم از شدت گرما روی‌ش‌ها جست و
خيز می‌كرد و در فكر راه گريز بود .

وقتي كه كودكي را براي يك عمل جراحي
به بيمارستان مي‌بريد اگر يكي از بزرگترها با

صدای لرزان و چشمان فرو رفته در صدد تسلي
او برآيد و سعی كند تا موضوع عمل را بي-
اهميت جلوه دهد بدون شك از اين
تلقين بهره‌ي مثبت نخواهد گرفت ، حال
آن كه وقتي با صدای محكم و مطمئن به كودك
در اين باره اطمينان داده شود بي‌شك به
نتيجه‌ي مطلوب خواهد رسيد . و باز از اين
مثال اين بهره را به دست مي‌آوريم كه
ارزش تلقينات ناآگاه به مراتب از تلقينات
آگاهانه بيشتر است ، به اين معنا كه اگر خرت
و پرت‌هاي اناقتان را جمع كنيد ، كودك نيز
بلافاصله به جمع آوري اتاقتش مشغول مي‌شود
ولي اگر بگويد نگاه كن . و تميز كردن اتاقت
را از من ياد بگير ، يا كودك از انجام دادن
آن چه كه شما مي‌خواهيد خودداري مي‌كند و
يا اين كه اين كار را ميمون وار و بدون حس
ابتكار شخصي انجام مي‌دهد . و اين چنين
است كه كودكان صفات و خصائل مثبت خانواده
را مثل خوش‌خويي ، مقاومت ، بردباري ، صبر ،
و غيره را خود به خود و بدون تذكر و فرمان
بزرگترها از افراد خانواده مي‌آموزند و آن‌را
بهتر و آسان‌تر فرامي‌گيرند ، و پدران و مادران
و مربياني كه آراسته به فضائل اخلاقي و تقوا
هستند بدون كوچك‌ترين زحمتي مردان و
زنان مثبت و با تقواي آينده را مي‌سازند و
دين خود را نسبت به نسل آينده انجام مي‌دهند .



نقش خانواده از دیدگاه پرورش

۷ - متأسفانه آمارها ، با همه نارسائی بروشنی گواه آن است که نسبت طلاق به ازدواج در جامعه شهری ما ، بالاست . برطبق ارقام سال ۱۳۵۵ در برابر ۱۰۴ هزار ازدواج در مناطق شهری ، ۱۵ هزار طلاق در همان مناطق روی داده و حال آن که ارقام مشابه برای مناطق روستائی به ترتیب ۴ و ۶ و ۳ هزار بوده است یعنی نسبت شکست ازدواج در شهرها سه برابر روستاهاست و اصولاً این مطلب که از هر ۷ ازدواج شهری یکی بطلاق منجر شود ، نمی تواند ما را آرامش خاطر بخشد . راست است که تعداد طلاق های ثبت شده در فاصله سالهای ۱۳۴۸ تا ۱۳۵۵ تقریباً تغییر نکرده (۸) و در فاصله دوسرشماری اول و دوم کشور (۱۳۳۵ - ۱۳۴۵ - شمسی) شماره مردان و زنان «بی همسر بر اثر طلاق» حتی کاسته شده است (۹) اما بازقرائن و امارات بسیار در کار است که در جنب طلاق که جنبه رسمی دارد ، جدائی بصورت غیررسمی فراوان بچشم می خورد و مسلماً تاثیر منفی آن نیز غیر قابل اغماض و مسامحه است .

در مطبوعات خواندیم که براساس مطالعه یکی از جامعه شناسان ، در یکی از کشورهای بزرگ سوسیالیستی ، یک سوم ازدواج

ها به طلاق می انجامد ، البته این حد اعلاى رواج طلاق است . حد پائین تر در کشورهای غربی ، بخصوص بعد از خاتمه جنگ های بزرگ ، ثبت شده که از هر ۴ یا ۵ ازدواج یکی بطلاق منتهی می شود . نسبت ۷ به ۱ که در جامعه شهری خود باز یافتیم ، و در بعضی سالها بحدود ۶ به ۱ رسیده است ، باید ما را بلزوم چاره اندیشی بموقع پیش از اینکه مساله سخت بفرنج شود ، فراخواند . تعداد خانواده های ناقص ، یعنی خانواده - هائی که گرفتار مشکل فقدان یکی از والدین باشد ، نیز در ایران کم نیست (۱۰)

و همچنان که روانشناسان و مربیان معلوم داشته اند ، ایفای هر دو نقش پدری و مادری که مظاهر عطوفت و قدرت هستند ، در هر خانواده ضرور است و خانواده ناقص ، بدشواری می تواند جای تهی را پر کند .

۸ - حال برگردیم بر سر مطلب اصلی سخن خودمان ، که نقش خانواده ایرانی در پرورش روحی و اخلاقی فرزندان بود و با یادآوری نقش برجسته ای که خانواده دریافت اجتماع و زندگی ایرانی داشته و دارد ، متذکر شویم که تربیت اخلاقی فرزندان از تربیت خودمان یعنی اولیاء و مربیان دیگر آغاز

می‌شود و اگر می‌خواهیم فرزند خوب داشته باشیم، باید خودمان خوب بشویم.

اولین وظیفه پدر و مادر در این عرصه، ایجاد محیط محبت - صفا و آرامش در خانه خویش است. محبت شکوفاننده وجود و استعدادات کودکان است از طریق این رابطه عاطفی می‌توان ارزش‌ها و احکام جامعه را به نسل جدید منتقل ساخت. صفا یعنی پرهیز از هرگونه بی‌مهری، بی‌وفائی، دروغگوئی، تحریک حسد و بدگمانی، که بقول لئوئیس ترمن و همکاران او (مولفان عوامل روانی در سعادت زناشویی - ۱۹۳۸) عوامل اساسی تفرقه میان زن و شوهر هستند (۱۱) و بالاخره آرامش یعنی برقراری آن ثبات و تداوم عاطفی، فکری و روحی که وجودش مهمترین عامل پرورش شخصیت قوی و فاقد تنازع درونی در فرزندان است و فقدان بقول کارن هورنی و بس روانکاو و روانشناس دیگر، همراه با بی‌ثباتی‌های سیاسی و اجتماعی عصر حاضر از موثرترین عوامل تکون و رشد شخصیت - های ناسازگار و غیر متعادل بشمار می‌آید.

قسمت عمده‌ای از بیماریهای عصبی و روانی عصر ما را به همین ریشه، محول میتوان کرد.

۹ - وظیفه دوم، یکدست کردن و یک

پارچه نمودن مقررات و ارزشهایی است که جامعه از آن تبعیت می‌کند و باید به نسل نوحاسته انتقال دهد. غالباً تعلق‌زن و شوهر بدو فرهنگ مختلف، یا دو آئین گوناگون، نتایج مثبتی، بعلت تشنت و تغایر الگوها، در تربیت فرزندان ببار نمی‌آورد. نسبت شکست درازدواج‌های بین قومی و بین فرهنگی (بخصوص از دو مذهب متفاوت) بالاست. اما تنوع و تباین الگوها، فقط بعوامل فرهنگی مربوط نیست، ممکن است تعلق مردوزن به دو طبقه متفاوت که در دو فضای مختلف باروش های متباینی پرورده شده‌اند، همین آثار را پدیدار کند. در هر حال، دراجتماع پرتحرک امروز، از ازدواج‌های بین طبقات و بین گروه ها وقشرهای جدا ازهم و دیگر گونه، چاره‌ای نیست و خوشبختانه در ایران اینگونه تعصبات بین طبقات از دیر باز قلیل و خفیف بوده است، لذا مادر و پدر باید کوششی ارادی در جهت یکدست کردن و یک پارچه کردن روش ها، بینش‌ها و برداشت‌های خود از جهان و زندگی، بکار برند بطوریکه فرزندان با دستورات متغایر که مانع تشکل وجدان اخلاقی سالم و استوار پایه و صاحب مایه‌ای است، مواجهه نکرده. اگر تناقضات تربیتی در داخل

خانواده حل و مرتفع شود، طفل و نوجوان برای مقابله با هر محیط نامساعدی بمقدار بسیار مجهز است، حتی تناقضات میان تربیت خانوادگی و تربیت در آموزشگاه و جامعه و محیط فرهنگی را می شود بوجهی چاره جوئی کرد. اما تناقضات تربیتی درون خانواده در محیط های بعدی، چاره پذیر نیست.

۱۰ - وظیفه سوم، اطلاع گرفتن از اصول صحیح تعلیم و تربیت کودکان، نه فقط از جهات پزشکی و بهداشتی، بلکه از نظرگاه روانی واجتماعی و تربیتی است. باید مادران و پدران ما بیش از این در این زمینه ها کتاب بخوانند. بیش از این با مشاوران تربیتی و روانی بمشورت بنشینند. بیش از این در انتخاب کتاب، محیط بازی و دیگر عوامل موثر در روحیه و رفتار فرزندان خویش، حتی در انتخاب برنامه های رادیو - تلویزیون - سینما و غیر آن دلسوزی و دقت بکار برند و بخصوص بیش از این با فرزندان خود صرف وقت، گفتگو و تبادل تجربه و اندیشه کنند.

۱۱ - زندگی ماشینی امروز ما، مناسفانه اوقات پدر و مادر را در همنشینی، همسخنی و هم اندیشی با فرزندان خود بسیار محدود

کرده است و این بزرگترین عامل تفرقه ای است که درون خانواده ها و میان نسل ها بیش از پیش قوت می گیرد و ارکان جامعه را به لرزه می فکند. در این هم صحبتی است که مجال داریم برداشت های نادرست اطفال را از محیط بمفهوم عام آن اصلاح و تصحیح کنیم. در این هم صحبت هاست که می توانیم بینش و قدرت تمیز و سنجش آنان را نیروی بیشتر بخشیم و سم بعضی اشارات و دلالات نادرست و ناروای بچه همسایه و وسائل تجاری ارتباط جمعی را که مناسفانه بیشتر در پی جذب اهواء نفس مشتریان هستند، تا تعلیم و هدایت و ارشاد آنان، تا حد امکان خنثی کنیم. از این رو وظیفه چهارم که یادآوری آن برای والدین سودمند است، صرف وقت بیشتر در خانه و خانواده و با فرزندان خویش است. در این جا باید حاشیه ای باز کنیم و آن این است که در دنیای امروز، در خانواده های متوسط بسیاری از مادران ناگزیر بکار کردن هستند. در مملکت خودمان، عده زیادی از مادران فعالیت اقتصادی دارند، اما این امر، بمفهوم آن نیست که چنین مادرانی از ایفای وظیفه تربیتی خود عاجزند، زیرا اگر هم بفرض، وقت کمتری صرف اطفال

فیلسوفی بزرگ نظیر کانت می پنداشت. دین با ترویج اعتقاد بمبدأ و معاد، قواعد اخلاقی را سندیت می بخشد و بر رعایت آنها اعمال نظارت می کند. پدران و مادرانی که تصور می کنند باید فرزندان خویش را بحال خود رها کنند و از بیان معتقدات مذهبی، بیبانه روشنفکری و پیروی از اصل آزادی انتخاب راه و روش، در حضور کودکان و جوانان پرهیز نمایند، سخت در اشتباه هستند مسلماً مراد ما از معتقدات مذهبی، تعصبات خشک و قشریت و تقلید بطواهر در عین غفلت از معنی و باطن نیست، بلکه مرادمان روح

خود کنند، این وقت را با دانائی و آگاهی بیشتر می توانند مورد استفاده قرار دهند و تجربه و پختگی اجتماعی خود را برای غنای بیشتر محتوای مکالمات و مبادلات فکری و عاطفی خود با فرزندان خویش، بکار گیرند.

۱۲ - همه تاریخ گواه این حقیقت است

که دین بنیادگذار اصلی اخلاق، در همه اجتماعات بوده، قواعد اخلاقی را نه از خوش آیند و بدآیند و لذت و نفع آدمیان می توان استخراج و استنتاج کرد و نه حتی از قوه عقل بصورت دستورهای مطلق چنان که



دیانت است که عشق به ارزشهای والارابطور مطلق، و فارغ از نسبیت نفع یا لذت یا مصلحت شخصی و قومی تعلیم می‌کند و آن را در ژرفای وجود آدمیان مستقر و متمکن می‌سازد. طفل هم از آغاز نیاز با احساسات مذهبی دارد. باید مهر به خدا را در قلب او القا کرد. مهر به خدا در عین حال مهر به هستی و همه بشریت است و این محبت‌های سه‌گانه است که جهان مادی سرگشته امروز ما، بیش از همه برای بازگشت به تعادل و آرامش درونی بآن احتیاج دارد.

پس وظیفه پنجم والدین که حق بود در راس وظائف عنوان می‌شد، تربیت اخلاقی بر مبنای دینی است، اما دینی مقرون به سهه صدر و عاری از تعصب خام که خوشبختانه سنت این‌گونه دینداری در عرفان ایرانی ریشه کهنه دارد، و البته مراد آن عرفان است که با فقر و پشمینه پوشی و اعتزال و پشت پا زدن بدنیا و مافیها مشتبه نمی‌شود بلکه عرفانی مثبت و جهان آرای و سازنده است که عبادت را در خدمت خلق می‌داند و مادیت و پیشرفت مادی را بعنوان وسیله برای نیل به هدف‌های عالیرتبه معنوی بکار می‌گیرد.

۱۳ - اهمیت مطلب ایجاب میکند که در این مقوله، سخن را اندکی بدرازا کشیم. ذکر این نکته از قول علمای بنامی چون مالینفسکی - کلاکهن - فرت و دیگران در این جا بی‌مورد نخواهد بود که دین و مذهب چند وظیفه با رسالت اساسی دارد:

الف - تثبیت و حفظ و انتقال نظام اجتماعی از طریق اعتبار بخشیدن باصول و احکام مفید به حفظ نظام جامعه (که نقش اجتماعی دین و مذهب باشد).

ب - سندیت دادن به اعتقادات و اعمال و معنی بخشیدن به رفتارهای فرد در جمع از طریق ارائه هدف و غایت برای آن (که نقش اخلاقی دین و مذهب باشد).

ج - ایجاد پیوند بین فرد و جمع و بین گروه‌های مختلف یک جامعه، از طریق ترویج آداب و رسوم و اعتقادات و کمک به تطابق و سازگاری فرد با زندگی و محیط خویش.

د - ایجاد حس امنیت و اطمینان در لحظات دشوار بحران زندگی فردی و اجتماعی و یا در مقابل حوادث نامطلوب غیر مترقب، و بالاخره ه - توجیه و پاس‌خوئی سئوالاتی که علم از اجابت آنها بازمانده است مانند علت‌جوئی‌های نهائی که ذهن

ایرانی از ابتدا به تعاون و تعاضد اهمیت می‌دهد ولی دایره این‌گونه مبادله بر روی هم محدود است و از مرز خویشان تقریباً فراتر نمی‌رود باید به تربیت اجتماعی توجه بیشتر معطوف داریم و با تجارب محسوس به فرزندان خود روشن کنیم که نفع و مصلحت فردی آنان با منافع و مصالح جامعه قرین است و سعادت فرد در عین شقاوت جامعه، مقدور نیست. شرکت در فعالیت‌های دست‌جمعی و آموختن آداب مشورت و تبادل نظر با دیگران از ضروریات است. باید از کودکی به افراد تفهیم شود که فی‌المثل بهداشت کوچه آن‌ها ضامن بهداشت خانه ایشان است رعایت حقوق دیگران، حرمت خود شخص و حقوق او را در انظار مردم تضمین می‌کند. باید از وسائل مختلف منجمله مضحک جلوه دادن رفتارهای خودکامه و بی‌ملاحظه نسبت به سایر مردم، در سینما - در رادیو - در تلویزیون و در تعلیمات شفاهی خودمان مدد گیریم برای اینکه ارزش رعایت دیگران را در نظر متعلم و متریبی بالا بریم، جامعه فردای ایران نمی‌تواند بر خودخواهی بنا شود، لذا باید دیگر دوستی را از آغاز در نهاد فرزندان خود جایگزین سازیم.

ما، هرگز از آن دست بر نمی‌دارد. پس سخن چارلز الوود صحیح است که دین بنیادگذار نظام اجتماعی و اعتبار بخشنده بتاسیسات و مقررات و ارزش‌های جامعه است و انحطاط دین، سبب انحطاط جامعه است و هرگاه نظارت و سلطه دین از کارافتد جامعه و انسان بمراحل اولیه رجعت می‌کند. در جهان عقل‌گرای مادی ما که ناچار با خودکامگی و خودخواهی قرین است، سخن بنیامین کید راست می‌آید که دین با تعلیم عشق و فداکاری می‌تواند جهان مهندسی به عقل را که براساس قانون تنازع بقاعمل می‌کند و ناگزیر محکوم به انحطاط و انهدام است دگر باره بتعاون و تعاضد دعوت و هدایت کند و از این رو اگر دین را عنصری اساسی در تربیت اخلاقی خانواده تلقی کردیم، سخنی بگزار گفتیم.

۱۴ - گفتیم که آدمی در آغاز، در مرحله خودکامگی و خودمداری (بقول پیازه) قرار دارد، باید خانواده او را از یک طرف بجای موجود اتکالی بانسان منکی بنفس تبدیل کند و از طرف دیگر در جهت اجتماعی کردن او و سوق دادنش به همفکری و همکاری با دیگران یاری بخشد خوشبختانه خانواده

آزمایش بازی کودکان مبین آن است که در آغاز، کودکان برگردشی مجتمع میشوند. بعد شخص می تواند محور و مدار اجتماع آنان شود در مرحله بعد، مفاهیم انتزاعی می-تواند نوجوانان را گردهم آورد. در اجتماع ما هم باید آرمانهای والای ملی و بالاتر از آنها انسانی، عامل تجمع و توحید آراء و مساعی افراد گردد و این جاست که وجود ایدئولوژی و توجه به مدینه فاضله، واحد، ضرورت حاصل مینماید.

۱۵- از آن چه گفتیم می خواهیم این نتیجه را بگیریم که هرگاه خانواده با توسعه بعضی موسسات اجتماعی، برخی از وظائف خود را بدیگر نهادها سپرده است اما از دو جهت در جامعه امروز ما، نهادی غیرقابل جانشینی است یکی از آن بابت که در جامعه غربت زده کنونی، پناهگاه زن و مرد است که در آن مبادلات عاطفی و فکری و صمیمیت متقابل، رنج زندگی در «دنیای غریبه ها» را از خاطر می برد و دو دیگر از لحاظ نقشی که در تربیت و انتقال فرهنگ و سازگارساختن فرد با جامعه و تکوین و رشد شخصیت طفل دارد.

تحقیقات علمی اسپیتز در امریکا -

بولبی در انگلستان و رودینسکو در فرانسه بخوبی روشن کرده اند که اطفال پرورده در زیر نظر پرستاران متخصص که قواعد علمی و عقلی کار را می دانند ولی فاقد احساسات و عواطف مادری هستند، چه از لحاظ رشد بدنی و چه از لحاظ رشد عقلی- اخلاقی و اجتماعی نسبت به اطفالی که در دامن پرعظوفت مادران بزرگ شده اند، متاخر هستند و تنها خانواده است که نیازهای عاطفی کودکان را برآورده می سازد و در حکم ویتامین روانی برای رشد همه جانبه آنان است. شاید روزی علم و فن بتواند آدمک هائی را که مانند ماشین برای اجرای برخی اعمال از پیش تعیین شده، مهیا باشند به عالم تحویل دهد، اما مسلماً این آدمکها انسان بمعنای جامع کلمه، و سخن درست بگویم بمفهوم علوی و ملکوتی کلمه مادر نخواهند بود.

(۱) تاریخ فلسفه تربیتی فردریک مایر- قسمت دوم - ترجمه علی اصغر فیاض - چاپ ۱۳۵۰ - صفحه ۴۹۹.

(۲) رجوع شود بحماة شناسی ساموئیل کونیک و کتابهای نظیر آن - فصل تاسیسات تربیتی.

(۸) البته سازمان ثبت احوال کشور که تهیه کننده و ارائه دهنده این ارقام است نیز خود به صحت و جامعیت آن اعتماد ندارد .
(۹) کاهش در حدود ۲۳ درصد در مورد مردان و ۷ درصد در مورد زنان .

(۱۰) در سال ۱۳۳۵ شمسی ، ۱۹۳ هزار مرد و ۱۸۰ هزار زن «بی همسر بر اثر فوت» شناخته شده‌اند و این اعداد در سال ۱۳۴۵ بالغ بر ۱۴۸ و ۸۶۲ هزار بوده که ضمانتشان می‌دهد مردان کمتر از زنان تحمل بی همسری را دارند .

در همان سال اخیر جمع زنان و مردان دهسال بالا ، بحدود ۱۷ میلیون نفر بالغ می‌شده و افراد بی همسر بر اثر فوت یا طلاق کلا به ۱۸۱۵۵ هزار نفر بالغ می‌شد (کمتر از ۷ درصد) اما بعید نیست که قسمتی قابل ملاحظه از همان ۵ میلیون خانوار را همین یک میلیون بی همسر بر اثر فوت یا طلاق اداره می‌کرده‌اند و باین ترتیب ، نسبت خانواده های ناقص ، به عدد قابل توجهی سر میزند .
(۱۱) ایضاً مینه جامعه شناسی - صفحه

۳۴۷



(۳) رجوع شود از جمله بکتاب زناشوئی و اخلاق نامبرده - چاپ دوم ترجمه فارسی ۱۳۵۵ .

(۴) ایضا همان کتاب مقدمه مترجم : مهدی افشار

(۵) رجوع شود بمنابع ماخذ مذکور در ذیل صفحه ۳۴۱ کتاب «زمینه جامعه شناسی» چاپ دانشگاه تهران ۱۳۴۴ شمسی و نیز جامعه شناسی ساموئل کونیک ترجمه فارسی - چاپ ۱۳۴۶ صفحه ۲۵۵ .

(۶) لندیس در کتاب مسائل اجتماعی در امریکا و جهان (۱۹۵۹) اثر گسیختگی خانواده را در جرم جوانان باز نموده است . از جمله تحقیقات تازه تر در مورد رابطه میان بزهکاری جوانان و پاشیدگی و نابسامانی خانواده کتاب شلدون و گلوئک است تحت عنوان «محیط خانواده و بزهکاری (لندن ۱۹۶۲)» .

(۷) در سال ۱۳۴۵ شمسی از ۵۰۲۹ هزار خانوار کشور ۲۷۲۶ هزار خانوار یعنی (۵۴%) ۵ و ۶ و ۷ عضو و بیشتر داشته‌اند . نسبت خانوارهای ۷ نفر عضو و بیشتر ۲۵ درصد کل خانوارها بوده است .